

فصل پنجم از کتاب روان شناختی انتگرال: مدرنیته چیست؟^۱

نوشته کن ویلبر^۲

برگردان: جمشید جمشیدی

آن چه که در باره آن شنیده نشده است،

مدرنیته چه چیزی را بخصوص در دنیا عرضه کرد که فرهنگ پیشا مدرن آشکارا از آن بی بهره بود؟ چه چیزی مدرنیته را به گونه قابل توجهی با فرهنگ دیرپای پیش از آن متفاوت کرد؟ به هر صورت بحث مدرنیته به نظر می آید نقش ویژه ای در رویکرد روان شناختی جامع و انتگرال داشته باشد (یادداشت ۱).

پاسخ های بسیاری به پرسش این که مدرنیته چیست داده شده است. بسیاری از این پاسخ ها حاکی از مواضع منفی نسبت به مدرنیته است. مدرنیته عبارت است از مرگ خدا، مرگ ایزد بانو، کالاکرائی زندگانی، رده بندی تفکیکات کیفی، خشونت سرمایه داری، جایگزینی کیفیت با کمیت، نابودی ارزش ها و معنا، متلاشی کردن جهان زیست، نا امیدي از بقا، صنعت گرائی آلاینده، مادی گرائی رکیک و ناخشنود. تمام این نکات منفی ذکر شده با عبارت بسیار مشهور "احساس بی زاری از دنیا" بوسیله ماکس وبر^۳ جمع بندی شده است.

بی شک بخشی از این ادعاهای بسیار حقیقت دارد، و ما نیاز داریم به گونه کافی به آن ها به پردازیم. اما در مقابل جنبه های مثبتی هم در مدرنیته وجود دارد که می توان به مواردی از جمله ترویج لیبرال دمکراسی به مانند برابری مطلوب، آزادی و عدالت فارغ از تفاوت های نژادی، طبقه ای، اعتقادات و جنسیت نام برد. موارد مثبت دیگر عبارتند از مدرنیزاسیون پزشکی، فیزیک، زیست شناسی، شیمی، پایان دادن به برده داری، پیدایش گرایشات فمینیستی و حقوق بشر در مقیاس جهانی آن. همان گونه که مشاهده می شود این موارد مثبت در مدرنیته با اطمینان می توان گفت چیزی با شکوه تر از "احساس بی زاری از دنیا" است.

بنابراین ما به یک تعریف یا توصیف ویژه ای از مدرنیته نیاز داریم که هر دوسازه خوب، از جمله لیبرال دمکراسی و سازه بد (از جمله محو گسترده حوزه معنا) را پوشش دهد. دانشمندی بسیاری از جمله ماکس وبر و یورگن هابرماس^۴ پیشنهاد می کنند که تعریف ویژه مدرنیته می تواند چیزی باشد بمانند "تفکیک حوزه های ارزش های فرهنگی" که به معنای تفکیک سه حوزه هنر، اخلاق و علم است. در جایی که این سه حوزه قبلا در هم آمیخته (تفکیک نشده) بودند مدرنیته آن ها را از هم تفکیک کرد و اجازه داد هر کدام به توانند با تکیه به شأن خود در حد توان با بکارگیری ابزارهای ویژه و بدون ممانعت حوزه دیگری از راه دخالت، با دنبال کردن کشفیات روبه جلو پیشرفت کنند.

1 5- What Is Modernity?' INTEGRAL PSYCHOLOGY- CONSCIOUSNESS, SPIRIT, PSYCHOLOGY, THERAPY, Ken Wilber, Shambhala, Boston & London-2000

2 Ken Wilber(1949~)

3 Max Weber(1864-1920)

4 Jurgen Habermas(1929~)

این تفکیکات اجازه داد تا تمام حوزه ها به کشفیات قابل ملاحظه ای دست یابند. در جایی که این کشفیات به نحو خردمندانه ای بکار گرفته شد ما با نتایج "خوب" از جمله دمکراسی، پایان برده داری، سر بلند کردن جنبش فمینیستی، و توسعه سریع علم پزشکی مواجه بودیم، اما در جایی که نحوه بکار گیری کشفیات خردمندانه نبود ما به آسانی با یک انحراف به "سراشیبی" در مدرنیته مواجه شدیم، که نتیجه آن امپریالیزم علمی⁵، احساس بی زاری از دنیا و طرح نقشه های تمامیت خواهی برای تسلط بر جهان شد.

تعریف درخشان مدرنیته که عمدتاً حاکی از تفکیک سه حوزه ارزش هنر، اخلاق و علم است به ما اجازه می دهد تا در دنباله به هر دو اخبار خوب و اخبار بد در عصر مدرن به پردازیم. این تعریف به ما اجازه می دهد تا هر دوی کرامت و فاجعه مدرنیته را درک کنیم.

بی شک فرهنگ های پیشا مدرن هر سه حوزه هنر، اخلاق، علم را در تصرف خود داشتند. نکته قابل توجه این جاست که این حوزه ها در زمان پیشا مدرن نسبتاً در شرایط "تفکیک نشده" قرار داشتند. در قرون وسطا می توان به نمونه گالیله اشاره کرد که حق نداشت آزادانه به درون تله سکوپ خود نگاه کرده، نتایج آن را گزارش کند، زیرا سه حوزه هنر، اخلاق و علم تماماً در اختیار کلیسا بود و اخلاق کلیسا بود که تعیین می کرد علم چه کاری را باید یا نمی باید انجام دهد. کتاب مقدس (بایبل) صریحاً (تلویحاً) گفته است که خورشید به دور زمین می چرخد و این ادعا مهوری بر پایان بحث است.

اما با تفکیک حوزه های ارزشی، گالیله بدون ترس از متهم شدن به ارتداد و خیانت توانست به درون تله سکوپ خود نظر بیاندارد. ضمناً علم نیز آزاد بود تا بدون ممانعت حاصل از تسلط وحشیانه حوزه های دیگر حقایق خود را دنبال کند. حوزه های هنر و اخلاق نیز از آزادی برخوردار شدند. هنرمندان هم بدون ترس از تنبیه توانستند موضوعات غیر دینی نقاشی کنند و یا اگر مشتاق بودند حتی می توانند به خلق آثار تحقیرآمیز مقدسات هم به پردازند. اخلاقیات (اجتماعی- م) هم آزاد بود تا بدنبال اشائه نظریه زندگانی ایده آل باشد، حال می خواهد کتاب مقدس (بایبل) با آن موافق باشد یا نباشد.

به جهت تمام این دست آوردها تفکیکات مدرنیته را می توان به کرامت مدرنیته تعبیر کرد. می توان در زمینه کرامات این تفکیکات حداقل به ظهور دمکراسی لیبرال، پایان برده داری، رشد حرکت فمینیستی و پیشرفت شگفت آور علم پزشکی اشاره کرد.

اما "اخبار بد" مدرنیته این جا بود که حوزه های ارزشی نه فقط به گونه صلح آمیز از هم جدا نشدند بلکه غالباً بطور کامل از هم دور شدند. این تفکیکات شکوهمند مدرنیته سبب گسستگی، متلاشی و از خود بیگانگی شدید واقعی شد. کرامت تفکیکات به فاجعه بدل شد. رشد به سرطان تبدیل شد. با گسستگی در حوزه های ارزشی علم قدرتمند و پرخاشگر مجاز شد تا حوزه های دیگر را مورد تجاوز و تحت تسلط خود در آورد. علم در رویکرد به "واقعیت" حوزه های پرترفدار هنر و اخلاق آن ها را از دایره توجه ویژه حذف کرد. علم شد علم گرائی⁶، از جمله

⁵ scientific imperialism

⁶ scientism

مادی گرائی علمی^۷، امپریالیزم علمی که فوراً جهان بینی مدرنیته را "رسماً" به تسلط خود در آورد.

این مادی گرائی علمی فوراً اعلام می کند که دیگر حوزه ها بی ارزشند، "علمی نیستند"، توهم و باطل هستند. مادی گرائی علمی به همین دلیل واضح عدم وجود **حجرگان تو در توی کلان هستی**^۸ را اعلام کرد.

بر پایه تعبیر مادی گرائی علمی **حجره گان تو در توی کلان ماده**، تن، ذهن، روح و ذات مطلق (اسپیریت) تماماً می توانند به *تنها سیستم مادی* و ماده یا ماده/ انرژی تقلیل پیدا کنند. ماده چه در مغز مادی یا در پروسه سیستم مادی بدون کم و کاست تعیین کننده واقعیت هاست. ذهن محو شد، روح محو شد، ذات مطلق هم محو شد، اصولاً محو تمام **زنجیره کلان هستی** به استثنای باقی ماندن رقت انگیز واقعیت تحتانی آن. آن گونه که در گفتار مشهور غم انگیز **وایتهد**^۹ آمده است، واقعیت تبدیل به یک "امر بی رمق، ساکت، بی بو، بی رنگ، بیشتر ماده بی وقفه بی نهایت و بی معنایی" شده است. (او ضمناً اضافه می کند "به همین جهت است که فلسفه مدرن تخریب شده است.")

این شرایط در باره غرب مدرن که اولین تمدن بزرگ در تاریخ نژاد بشر است صدق می کند، آن ها واقعیت حیاتی **حجرگان تو در توی کلان هستی** را نفی می کنند. در مقابل این نفی حجیم غرب است که ما می کوشیم تا به معرفی شعور، درون، عمق، روحانیت و خلاصه با متانت به سوی در آغوش گیری بیشتر انتگرال حرکت کنیم.

چهار کوادرانت^{۱۰}

من معتقدم روش ساده ای برای درک این تقلیل گرائی علمی وجود دارد و البته روش ساده ای هم برای نقض آن.

پس از مقایسه و هم سنجی هائی که در مورد سیستم های بسیاری انجام دادم (جدول های انتهای کتاب^{۱۱}) بدون استثنا در یافتیم که آن ها (واقعیت ها - م) را می توان در چهار گروه عمومی رده بندی کرد. در نهایت محرز شد که این چهار گروه نمایان گر وجه درون و برون فرد و جمع هستند، آن گونه که در شکل ۵ مشاهده می شود. نیمه بالائی نمودار مربوط به ضمیر فرد و نیمه پائینی آن مربوط به ضمیر جمع یا جماعت است. نیمه سمت چپ طیف وجه درون (ذهنی، شعوری) و نیمه سمت راست طیف وجه برونی (عینی، مادی) می باشد.

بنابراین، کوادرانت **سمت چپ بالائی** نماینده **درون فرد** است که اشاره به وجه ذهنی شعور یا آگاهی می کند و من آن را به **خط شناخت معرفی** می کنم که تا سطح **صدر**^{۱۲} تعالی می یابد.

7 scientific materialism

8 the Great Nest of Being

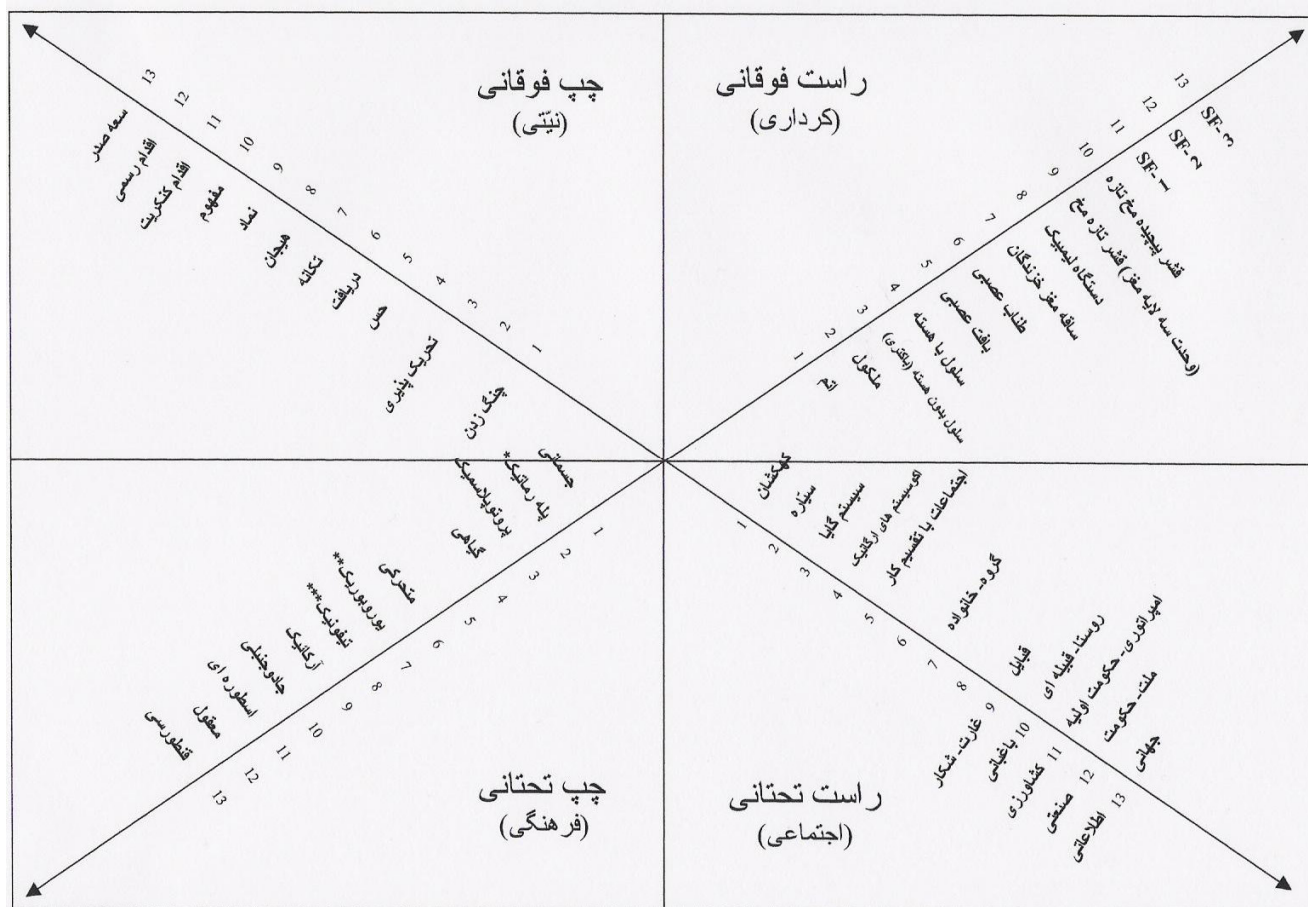
9 Alfred North Whitehead(1861-1947)

10 The Four Quadrants

۱۱ اشاره به بیست و یک جدولی است که در انتهای کتاب معرفی شده است. سیستم های فرهنگی، شعوری و اجتماعی های بسیاری را از پژوهشگران خاوری و باختری مطالعه، مقایسه و هم سنجی کرده است- م.

12 vision-logic

(شکل ۵ نمایانگر سطوح پیشرفت از سطح مه بانگ^{۱۳} تا سطح میانگین امروز وجه شعور است، این نمودار سطوح تعالی فراشخصی را که من در آینده به گونه مبسوط در باره آن بحث خواهم کرد شامل نمی شود.) کوادرنانت سمت چپ بالائی طیف کامل وجه شعور را از سطح حواس تن تا ایده های ذهنی و روحی و ذاتی که در هر فردی تظاهر پیدا می کند را شامل می شود. پسیکوگراف انتگرال^{۱۴} منحنی برگرفته از همین کوادرنانت است. زبان این کوادرنانت زبان من یا ضمیر شخص اول است که اشاره به جویبار درونی شعور او می کند. این وجه همواره زیباشناسی یا زیبایی را که در پد صاحب آن یعنی "من" است شامل می گردد.



نمودار ۵- چهار کوادرنانت (نسخه انگلیسی آن در انتهای مقاله معرفی شده است- م)

کوادرنانت سمت راست بالائی ظاهر یا وجه عینی حالات درونی شعور را نمایندگی می کند. در این لحظه در باره صحت رابطه دقیق درون با مغز عینی هیچ جای شک نیست زیرا من بسادگی می توانم نشان بدهم که این دو وجه در ارتباط نزدیک با هم هستند. آن گونه که در شکل

¹³ Big Bang

¹⁴ Integral Psychograph

۵ مشاهده می شود سلول های ساده (پروکاریوتس^{۱۵} و یوکاریوتس^{۱۶}) همچنان از خود "قابلیت تحرک پذیری" یا عکس العمل فعال به تحریک را نشان می دهند. سازواره های عصبی از حواس و درک برخوردارند اما ساقه مغز خزندگان علاوه بر آن از خاصیت برانگیزندگی و کنش خودجوش برخوردار هستند. دستگاه لیمبیک^{۱۷} در مغز به موجود خاصیت هیجان زدگی و شورمندی قوی ایجاد می کند اگر چه ابتدائی است. وجود قشر تازه مخ به موجود توانائی پردازش نمادها و مفهومات را می دهد و الا آخر (سطوح SF1, SF2, SF3^{۱۸} ساختارهای کارکردی عالی تر مغز را گواهی می دهند که شامل توانائی های شناختی است که در آینده به آن ها هم می پردازم). پژوهشگرانی که روی این کوادرانت کار می کنند تمرکزشان بر مکانیزم مغز، پیام رسان های شیمیائی عصبی (نوروترانسمیترها^{۱۹}) و محاسبات اورگانیک^{۲۰} است که کارکرد شعور را پشتیبانی می کنند (فیزیولوژی عصبی، علوم شناختی، روان پزشکی بیولوژیکال^{۲۱} و غیره). *زبان این کوادرانت زبان آن*، ضمیر شخص سوم یا وجه عینی حقایق علمی سازواره (اورگانیسم) فرد است.

اما هرگز فرد تنها وجود ندارد، هر موجودی، وجودی درون جهان می باشد. فرد همیشه عضوی از یک جماعت است و جماعت نیز از "درون" و "برون" برخوردار است. این ابعاد به ترتیب در کوادرانت **سمت چپ پائینی** و کوادرانت **سمت راست پائینی** نشان داده شده اند. کوادرانت **سمت چپ پائینی درون جماعت** را نمایندگی می کند که اشاره به ارزش ها، معنا، جهان بینی ها و اخلاق دارد که هر جمعی از افراد در آن اشتراک دارند. من در شکل ۵ تمام این واقعیت های درونی جماعت را در شاخصه طیف **جهان بینی** که شامل جادو جنبلی، اسطوره ای و معقول (مواردی که در آینده به بحث در باره آن ها می پردازم) می باشند نشان داده ام. *زبان این کوادرانت زبان ما*، ضمیر شخص دوم یا زبان من- شما است که اشاره به تفاهم مشترک، صفت درستی و خوبی دارد. به اختصار به این معناست که من و شما چگونه می توانیم با هم یکی شویم. اینست کوادرانت فرهنگی.

اما فرهنگ هرگز بدون پیوستی در هوا سرگردان نیست. همان گونه که شعور فرد در پیوند با عینیت، در ریخت مادی آن (به مانند مغز) می باشد ترکیبات فرهنگ نیز در پیوند با وجوه برونی، در اشکال نهادهای مادی هستند. این سیستم های اجتماعی شامل نهادهای مادی، تشکل های ژئوپولتیک و نیروهای تولیدی (از عصر غارت و شکار گرفته تا باغبانی، کشاورزی، صنعتی و اطلاعاتی سیر می کند) هستند. به جهت این که این پدیده ها وضع عینی دارند *زبان این کوادرانت مانند زبان عینی فرد، همان زبان آن است*.

از آن جایی که هر دو کوادرانت **سمت راست بالائی** و **پائینی** واقعیت های عینی یعنی "آن ها" هستند، بنابراین می توانیم چهار کوادرانت را به "**سه تایی کلان**"^{۲۲} **من، ما و آن** خلاصه کنیم. به عبارتی زیباشناسی را در پیوند با "من"، اخلاق را در پیوند با "ما" بدانیم و علم را به زبان "آن"

15 سلول های بدون هسته-prokaryotes

16 سلول های با هسته-eukaryotes

17 Limbic system

18 SF= Structure- Function

19 neurotransmitters

20 organic computations

21 biological psychiatry

22 "Big Three"

بیان کنیم. می توانیم به بیان دیگری چون **زیبائی، خوب و حقیقت**، یا ضمیر شخص اول، ضمیر شخص دوم و ضمیر شخص سوم را که برابر با خود، فرهنگ و طبیعت، یا هنر، اخلاق و علم است توصیف کنیم (یادداشت ۲).

به عبارت دیگر چهار کوادرنانت یا (به اختصار **سه تای کلان**) دقیقاً ستون های تفکیکات مدرن سه حوزه ارزشی هنر، اخلاق و علم است. در جایی که عصر پیشا مدرن این **سه تای کلان** را در هم می آمیخت یا هرگز تفکیک نمی کرد، مدرنیته صریحاً آن ها را تفکیک کرد و اجازه داد هر کدام مسیر خود را دنبال کنند. این تفکیکات که اجازه می دهد هر حوزه ای به دنبال حقایق خود بکوشد و یا به عبارتی اجازه می دهد تا هر کدام کشفیات فرادست خود را دنبال کنند جزئی از کرامت مدرنیته بشمار می آید. کشفیاتی که حتی با وجود انتقادهای سخت گیرانه عاملی برای نشان دادن تفاوت میان مدرن با پیشا مدرن است.

اما عواملی وجود داشت که سبب گسستگی مدرنیته شد. تندروی تفکیک **سه تای کلان** سبب گسستگی این **سه تای کلان** شد که نهایتاً جایگاه کرامتمند مدرنیته را به فاجعه تبدیل کرد. فاجعه مدرنیته آن جایی آشکار می شود که علم امپریالیستی بقیه حوزه ها را در تسلط خود در آورده و مدعی می شود که آن ها از هیچ گونه اصالتی برخوردار نیستند (علم گرائی، مادی گرائی علمی، انسان یک بعدی، و احساس بی زاری از دنیا). با محور ذهن، روح و همچنین اسپیریت، آن چه که باقی می ماند و میدان دید قادر به دیدن آن است جهان بی نهایت بی معنای آن **هاست** " امر بی رمق، ساکت، بی بو، بی رنگ، بیشتر ماده بی وقفه بی نهایت و بی معنایی".

تا به آن جا پیش می رود که تقریباً تمام طیف شعوری و بخصوص سطوح فوقانی آن (روح و اسپیریت) در رده و ترکیبی از ماده و تن تقلیل می یابند. بی باکانه تمام **"من ها"** و **"ما ها"** به **"آن ها"** تقلیل می یابند، به اشیائی برای کنجکاوی علم تبدیل می شوند، در حالی که هر چه طولانی و مصّرانه به آن بنگرید چیزی به مانند **حجره گان تو در توی** توانائی های انسانی یافت نمی شود مگر منظره بی پایان الگوهای مراحل آن های متحرک این جا و آن جا.

جمع بندی: وظیفه انتگرال

در نهایت به نظر می آید که حداقل پیشا مدرنیته از یک توانائی برخوردار بود که مدرنیته فاقد آن است. پیشا مدرن تمام **حجرگان تو در توی هستی** را که اصولاً اشاره به نقشه کلی پتانسیل های بشری است را برسمیت شناخت. اما پیشا مدرنیته حداقل از یک ضعف برخوردار بود و آن این بود که حوزه های ارزش را در سطوح **حجره گان تو در توی هستی** تفکیک کامل نکرد. برای نمونه پیشا مدرن، از بررسی های عینی- علمی طیف **حجرگان هستی** ممانعت می کرد، یا به پدیده های فرهنگی در **حجرگان تو در توی هستی** را که خاص و اغلب محلی بودند دارای اعتبار جهانی می دانست، و با تکیه بر همین معیارهای محدود فرهنگی اخلاقیات خود را توصیه می کرد. **گیوردانو برونو**^{۲۳} با وجود این که بسیاری از سطوح تعالی **حجرگان هستی** را تجربه کرده بود اما به جهت تفکیک نشدن کامل حوزه های ارزشی و عدم وجود قانون و سنتی برای

او فیلسوف، ادیب و نظریه پرداز نجوم ایتالیایی است که نظراتش در مورد ستارگان و - (1548-1600) Giordano Bruno²³ منظومه خورشید و مرگ و زندگانی بشر مورد موافقت کلیسای کاتولیک رم قرار نمی گرفت، او را پس از انکیزاسیون مرتد خواندند و در منظر عموم زنده زنده در کوه آتش سوزاندند- م.

حمایت از آزادی های فردی نهایتاً او را در کوره تخته ای آتش انکیزاسیون زنده زنده سوزاندند. اما در مقابل، مدرنیته توانست تفکیک سه تایی کلان هنر، اخلاق و علم را به مقدار قابل ملاحظه ای عملی کند به گونه ای که هر کدام به توانند به کشفیات با شکوه توفیق حاصل کنند. اما زمانی که سه تایی کلان از هم گسسته شدند علم استعمارگر رفتار تهاجمی خود را آغاز کرد و تمام "من ها"، تمام "ماها" را به الگوهای عینی "آن ها" تقلیل داد و بدین وسیله تمام سطوح درونی شعور که از سطح تن به ذهن، به روح و بالاخره به اسپیریت تعالی می یابد را مردود دانسته و به پدیده های بی معنای خرافی خلاصه کرد. **حجرگان تو در توی هستی** به درون مادی گرائی علمی سقوط کرد، چیزی که ما آن را **"زمین صاف"**^{۲۴} (فضای دو بُعدی- م) می نامیم، موقعیتی که کم و زیاد دنیای مدرن کنونی هنوز به آن ادامه می دهد.

بنابراین وظیفه ما اینست تا در حد توان خود با تاکید بر نکات قدرت هر دوی پیشا مدرنیته و مدرنیته، بکوشیم ضعف های آن ها را بزدا کنیم.

برگردان، ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۳، اوساکا

یادداشت ها:

۱- برای بحث مفصل در زمینه این عنوان به کتاب زیر مراجعه شود:

" The Marriage of Sense and Soul- Integrating Science and Religion "

۲- در رابطه با چهار کوادرانت تاکید می کنم که هیچ شعبده بازی در انتخاب عدد چهار وجود ندارد و من مطمئناً روی این عدد پافشاری نمی کنم. چهار کوادرانت بسادگی حاصل برخی تمایزات ساده ای هستند که واقعیت ها از خود نشان می دهند، به مانند درون و برون، مفرد و جمع. اما شاید حوزه های مهم بی شمار یا بی نهایت دیگری هم وجود داشته باشند. تنها علتی که مردم این چهار کوادرانت را مفید یافتند اینست که زمین صاف حتی این تمایزات ساده را هم بر نمی تابد. اگر چه با مقایسه دنیای یک بعدی بشر این چهار کوادرانت به گونه مثبتی پیچیده به نظر می آیند. این چهار کوادرانت (سه تای کلان) شامل واقعیت هائی است که حتی در زبان روزمره در ابعاد چشم اندازهای ضمیر شخص اول(من)، ضمیر شخص دوم(ما) و ضمیر شخص سوم(آن) شناخته می شوند. چرا که برای مثال فرد به گونه غریزی تفاوت میان هنر، اخلاق و علم را بسادگی درک می کند و برای داشتن یک رویکرد متعادل به جهان تمام آن ها را شامل می کند.

چهار کوادرانت (اضافه شده بوسیله مترجم)

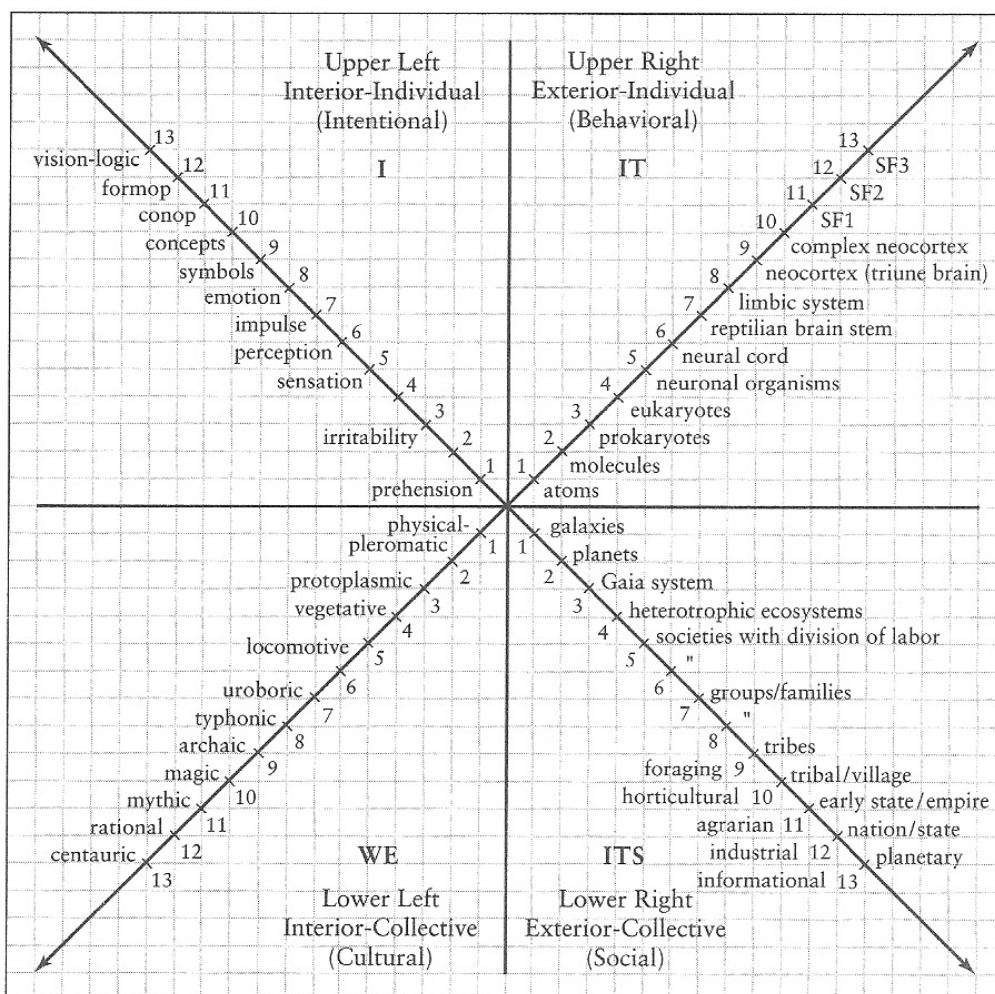


FIGURE 5. The Four Quadrants